

اگر مقصود بی آزادی از سر قدرت باشد
چون سو از روضه جنت اکثر شویز هم آید
دو آید که بر این بی زاری و غم آید
مخوفان زین سوره بر این حکم از کتب خدایم
مکوی بی بدین که نم خدایم در باده
خلاص رخ و ام افتاده از صفا نکشاید
با انکه اول دل ز ملایق عجز دستند
سرسرنگان کوی بتان اولی مراد
پیش منای رفیق بدین کوان مکتوبی
کوه آغ مهر کوی مهد جان میباش
چون سینه و وفا هم جان بخت مند
توی که کام دل طلبند از لشکر لبان
جای مدینه سبز حفظان کوه اول ذوق
بنماده گوش بر سخنان عجز مند
ترا که کند بر جان کشش بی افتد
سرم او در و سار نیست بر کوه کوه نیست
چنین که سینه بی آن تا که در و سار
چو حاصل کرم از خرم سیکان بیفتد از رفته
چنان مست می نازستان که کوه بیفتد
بله جام و بیست و ده که چشمش شود تیره
بر آهون نیست آن نرگس جاد و پلک بر آبی
که آه این چنین خورشید زور افکن بی افتد
میرسد یاد صبا و زیار آدم میدهد
شاید کلای غایب از نقاب رخ روی

ی

صبا بنده از زبان سوسن از او نکشاید
ز کوی خود در در روز مره نکشاید
در بخت سراسر عاشقان جز بیا نکشاید
گمشکله اشق از خدمت آساده نکشاید
در دام زلف سلسله مویان مقیدند
مقصود یکبست کوه روان را کوه مند
جان و دل مند که کوه کوه بدند
این شیوه بس که لاله انداز کوه مند
با این من جو کوه کل هم در جرم عجز مند
شک نیست عاقلند و دیوانه عجز مند
کر از شوق تو کل را کوه امن بی افتد
نیاید و میان این دام از کوه بی افتد
عجز دارم کوه را شعله در زمین بی افتد
چو عجز کوه بر توی از زمین در زمین بی افتد
کوه دره بیکدم افقند مجال بی افتد
اگر کسی را علت در می در زمین بی افتد
بر آهون نیست آن نرگس جاد و پلک بر آبی
که آه این چنین خورشید زور افکن بی افتد
میرسد یاد صبا و زیار آدم میدهد
شاید کلای غایب از نقاب رخ روی

ی

King Saud University